

# قانون الصور

محمدتقی دانش‌پژوه

۲ - رسم الخط منظوم رفیقی نوشته ۱۸۱۷ (۳۶ ص ، ش ۴ ق ف ۹۷) .

۳ - در فهرست نسخه‌های فارسی و اردو و عربی کتابخانه دانشگاه دکن از حبیب‌الله و صدیق‌حسن ، چاپ ۱۹۶۶ در دکن در ص ۳۳۳ یاد شده است از :

رسالة وضع نسخ و تعليق از « میرعلی کاتب مجنون » نستعلیق نویس مشهور که در دربار عبدالله‌خان اوزبک میزیسته و در ۹۴۶ (۱۵۳۹) درگذشته است (ریو ۵۳۱) او می‌نویسد که مجنون مؤلف دو رساله منظوم دیگریست : یکی رسم الخط که در ۹۴۱ (۱۵۳۴) بنام سلطان مظفر شامزاده اوزبک ساخته است (Add 2613 ریو ۹۳۱) دیگری خط و سواد (ایواف ش ۱۶۲۳) چنین است آغاز رساله وضع نسخ و تعليق :

از واضع اصل و نسخ و تعليق بشنو سخنی ز روی تحقیق پیدا است که این رساله همان آداب خط مجنون رفیقی است که نگارنده که در ش ۷ - ۸۶ ص ۳۶ ش ۱۶ همین مجله آنرا شناسانده‌ام و نام مؤلف آن میرعلی نیست .

۴ - ایواف در فهرست بنگال (۲ : ۴۳۱ ش ۶۳۵) از اداة الکاتب عبدالله بن حسن بن ابراهیم بن حسین خودیزی دامغانی یاد کرده و گفته است که این رساله درباره مرکب سازی است بروش سلطان علی مشهدی و مجنون رفیقی و او درهند و گویا در زمان اکبرشاه میزیسته است . وی میگوید که چون درهند مرکب خوب شایسته برای نوشتن پیدا نمیشود من این رساله را ساختم .

او در همین فهرست (۲ : ۴۳۲ ش ۶۳۸) از رساله منظوم در علم خط سلطان علی مشهدی که در ۹۲۰ ساخته است یاد نموده است .

\*\*\*

در شماره ۷ - ۸۶ همین مجله فهرستی کوتاه از رساله‌های مربوط به خوشنویسی و خوشنویسان و نقاشان نوشته‌ام اینک رساله منظوم قانون المورصادقی افشارکتابدار را نشر میدهم . از این رساله آ . یو . قاضی‌اف در Problemui Vostokovedeniye (همان Naridoui Azii i Afriki کنونی) در ش ۱ (۴) ص ۱۲۷ - ۱۲۹ در سال ۱۹۵۹ به عنوان « مینیاتورهای صادقی‌ک افشار و رساله‌اش درباره نقاشی » بحث کرده است (ایندکسی اسلامیکوس ۳ : ۷۳ ش ۱۹۹۵ - بیلوگرافیا ایرانا ص ۳۱۵ ش ۷۶۹) .

چون این مجله در دسترس همگان نیست بهتر این دانستم که آن را در این مجله نشر دهم . پیش از بحث از صادقی و رساله او از چند نکته مربوط به مقاله شماره پیش یاد می‌کنیم .

۱ - رساله فی علم الکتابه ابوحیان توحیدی که پس از السقیفة او و پیش از رساله الحیة همو در « ثلث رسائل لایب حیان التوحیدی » با تحقیق ابراهیم گیلانی در دمشق سال ۱۹۵۱ نشر شده است از رهگذر فن خط بسیار سودمند است و نکته‌هایی هم در تاریخ خوشنویسان دارد . گیلانی در دیباچه فرانسۀ خود هم از ابوحیان بحث کرده و هم نکاتی ارزنده آورده است .

۱ - اقبال آشتیانی درباره سلطان علی مشهدی و منظومه او گفتاری بسیار سودمند دارد که در مجله ادبیات تهران (۵۰ : ۸۷) دیده میشود .

۳ - در « مخطوطات فارسی انجمن ترقی اردو » (فارسی - عربی) از سید سرفراز علی رضوی ، چاپ کراچی در ۱۳۴۶ ، یاد شده است از :

۱ - رساله خطاطی منظوم تألیف ۹۲۰ که باید از سلطان علی مشهدی باشد (۱۲ ص ، ش ۴ ق ف ۹۶) .

سرگذشت صادقی در دیباجه مجمع الخواص و الذریعه (۹: ۵۸۱) و فرهنگ سخنوران (۳۲۴) و مجله ارمنان (۱۲): ۱ ص ۱۵ - ۲۱) در گفتار محمدعلی خان تربیت در ۱۳۱۰ و در جای دیگر (۳ ص ۱۸۵ - ۱۹۹) در گفتار امیرخیزی در همین سال و «دانشمندان آذربایجان» (ص ۲۱۳) آمده است. کلمات هوارت (ص ۳۳۲) از او همان یاد کرده است.

اوشاگرد مظفرعلی نقاش تربیتی فرزند حیدرعلی خواهر - زاده استاد بهزاد است. مظفر بچندین هنر آراسته بوده ولی بختی خوش نداشته است. پادشاه او را بر بهزاد برتری می‌نهاد و در قطعه باو فرموده است که عنوان «نقاش شاهی» بنویسد. او خوشنویس خفی و جلی و شطرنج‌باز و روغن‌کار و شاعر هم بوده و مرقعی نیز ساخته است. مظفرعلی خواهرزاده رستم‌علی استاد نستعلیق بوده و پدرش از شاگردان خوب بهزاد بشمار می‌آمده است. مردم مظفرعلی را مانند بهزاد میدانستند، و او از هنرمندان روزگار تهماسب بوده و تصویرهای دولت خانه همایون و مجلس ایوان چهل ستون از او است.

(گلستان هنر ترجمه انگلیسی ص ۱۸۶ و ۱۹۱ - مناقب هنروران ص ۵۴ - فرهنگ سخنوران ص ۵۴۸ - ذریعه ۹: ۱۰۶۰ - خوشنویسان بیانی ص ۹۱۲ - کلمات هوارت ۳۳۲ - عالم‌آرای عباسی ص ۱۷۴ - مجمع الخواص ش ۲۴۲).

باری صادقی در ۱۰۱۰ در هفتاد سالگی کلیات خود را تدوین کرده و در دیباجه آن سرگذشت و فهرست آثار خویش را آورده است. نسخه‌ای از این کلیات دیوان او در جزوه مجموعه وقتی حاج محمدآقای نخجوانی در کتابخانه ملی تبریز (ش ۳۶۱۶ از سد ۱۱) هست و من از آن در نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه (۴: ۲۹۶) یاد کرده‌ام. تربیت و امیرخیزی گویا همین نسخه را دیده بودند.

من در چاپ منظومه صادقی از نسخه تبریز که عکس آن را درست داشته‌ام بهره بردم از آقای یونسی رئیس کتابخانه ملی تبریز که همواره مرا مورد لطف بی‌دریغ خویش قرار می‌دهند و در این مورد هم در تهیه عکس این نسخه نهایت مرحمت را بذل فرمودند بی‌سپاسگزارم.

نسخه دیگری هم از آن در کتابخانه ملک در تهران هست (ش ۶۳۲۵/۴) که من توانستم از آن در این چاپ بهره برم. نسخه سوم آن در مجموعه‌ایست در دانشگاه تهران (ش ۷۳۹۵) که آن را هم زیر نظر داشته‌ام اگرچه اصل را همان نسخه تبریز قرار داده‌ام.

اینک وصف نسخه دانشگاه:

نسخه‌ایست به خط نستعلیق آقای باستانی راد، در سد ۱۴، جدول دربرخی از صفحات شکرگرف یا آبی، ۹۸ گی ۲۳×۱۴، ۱۵ تا ۱۸ س ۱۶×۷، کاغذ فرنگی جلد تیماج تریاکی ضربی مقوایی، ربعی (۴۳) دارای:

۱ - خسرو و شیرین یا فرهاد و شیرین یا ساقی‌نامه: میرسنجر محمد هاشم بن رفیع‌الدین حیدر طباطبائی معنایی کاشانی (۹۹۹ - ۱۰۲۱)، در ذریعه (۹: ۴۷۲ و ۱۹: ۱۶۶) از آن یاد شده و نسخه‌های آن در ملک (ش ۵۱۵۸) و دانشگاه (۱۰۹/۴۸۶۴) و آستان قدس (۷: ۵۹۵) هست (۱-۲۲ ر). چنین است عنوان آن:

فی المناجات، در رفتن به معراج گوید، در منقبت علی بن ابی طالب، نصیحت کردن مهین بانو شیرین را در حفظ ناموس، در تعریف شب، آغاز داستان خسرو و شیرین، در تعریف صبح گوید، مناجات در ختم داستان.

آغاز: الهی سینه‌ای درد آشنا ده  
غم از هر دل که بستانی بمانده  
دلی خواهم تجلی را سزاوار  
نه چون موسی که ندارد تاب دیدار  
انجام: به مظلومان زیر تیغ جلا داد  
به حسرت‌های گوناگون فرهاد  
که رشک طورگردان منزلم را  
نجات از تیه ظلمت ده دلم را

۲ - داستان بی‌گناه و شاه و یاز به نظم با عنوان «در تمثیل این معنی گوید» به وزن مثنوی (۲۲ - ۲۳ ر) این هم گویا از سنجر است.

۳ - ساقی‌نامه: سنجر کاشانی (۲۳ ر - ۲۴ ب) (ذریعه ۱۲: ۱۰۸ - نشریه ۱۰ - ۳۲).

آغاز: کند چون شکار حمل آفتاب  
شگونست در دست جام شراب  
انجام: بیا بیل الحق مروث کند  
نظر چون به ترکیب وقوت کند  
(ص ۳۲۵ - ۳۳۱ س ۶ میخانه چاپ دوم و ناقص است و گرفته).

این نسخه از روی مجموعه‌ای بخط احمد حسینی لاریجانی مورخ ۱۱۹۴ نوشته شده و او در اینجا با عنوان محرره زبانی از خود آورده است:

از هجر تو ای دلبر جانی رفتم  
با اشک عیان سوز نهانی رفتم  
در بزم تو ای شمع شبستان امید  
رفتم رفتم چنانکه دانی رفتم

۴ - گویا همان شرح حال که در دانشمندان آذربایجان (۲۱۳) یاد شده و از صادقی کتابدار است و به وزن مثنوی بوستان و مخزن الاسرار (ذریعه ۱۳: ۱۸۴ - دیباجه مجمع الخواص - ملک ۱/۶۳۲۵) پس از هفت بند که هریک داستانی است عنوانهای حیل: اول و نانی و ثالث و رابع می‌آید و میرسد به «در نصیحت» (۲۵ - ۳۹ ر).

آغاز: حاتم طی را جو جوانی گذشت  
عبر بدانگونه که دانی گذشت  
دست اجل دامن جانش گرفت -  
کشمکش مرگ میانش گرفت  
انجام: صادقی بیش از این فسانه مگوی  
پس از این شاه را پند مجوی  
کان بریرا چه حاجت پندست  
ادب آموز صد خردمندست

۵ - «هجوات» از صادقی کتابدار درهجو حیدری  
تبریزی درگذشته ۱۰۰۰ و رد لسان الغیب او که خود ردی است  
برسهواللسان شریف تبریزی درگذشته ۹۵۶ و هجو او و این  
هم خود خرده گیری است از ابیات لسانی شیرازی درگذشته  
۹۴۰، صادقی در این رساله از شریف طرفداری کرده است.  
دیباچه منثوری دارد و سپس ۶۵ بیت (۳۳۹ - ۴۲ پ) (ذریعه  
۹: ۲۷۱ و ۵۲۰ و ۹۴۲ و ۱۲: ۲۶۶ و ۳۰۸ - ملك  
۶۳۲۵/۳).

آغاز: لله الحمد که ضمیر منیر غواصان بحر معانی و طوطیان  
شکرستان سخن آینه است با صفا بلکه جامی است جهان نما.  
انجام: دوش چون صادقی متاع سخن  
به ترازوی فکر سنجیدم  
دیدم اشعار اهل نظم شریف  
طرز شعر ترا پسندیدم

۶ - حقیات از همان صادقی (۴۳ ر - ۴۹ پ) مانند  
رساله لذات معین استرآبادی خراسانی (ذریعه ۹: ۱۰۷۵)  
در چهار فصل است و پانصد خط به تشریح:  
فصل ۱- در آداب عشق و میل و رسیدن منزل و طریق اجمال  
فصل ۲- در لوازم سفر و تدارک آن.  
فصل ۳- در نادریات و کلفتیات و مخالات و بی فکریات.  
فصل ۴- در ذکر فضول اربعه و سلوک آن و گذرانیدن  
اوقات و طلب یاران قابل اختلاط.

(ذریعه ۹: ۵۸۱ - دیباچه مجمع الخواص - دانشمندان  
آذربایجان ۲۱۳ - استوری ۱: ۳۳۵ - ملك ۶۳۲۵/۲)  
آغاز: یارب زسخنهای هوس دورم دار  
و از حرف هوی به لطف مهجورم دار  
هر چند به ناصواب گفتم سخنان  
از گفته ناصواب معذورم دار

این چند کلمه مطایبه انگیز لطایف آمیز که نفس ارباب  
عشرت و طبع اصحاب صحبت را به دستگیری کلمه «وصف العیش  
نصف العیش» حظ کامل و لذت شامل می بخشد زعفران زاریست  
که آب از جویبار چشمه بی سرانجامی خورده و گلدمسته است  
از سرایستان خود کامی ایام هیچ مدانی آورده که درین ولا به امر  
عالی یاران لا ابالی و به اشاره رفیقان از خلل خالی آواره

سر کوجه عاشقی صادقی بقدر الماسور و مرتب ساخت و به چهار  
فصل و پانصد خط و به «حقیات» موسوم گردانید.  
انجام: زر از بهر خوردن بود ای پند  
برای نهادن چه سنگ و چه زر  
زر از بهر چیزی خریدن نکوست  
چه خواهی خریدن به از یارو دوست

### تم الحقیات

۷ - سهواللسانی که صادقی کتابدار به فارس مضار  
سخنوری شیخ فیضی اسناد نمود (۵۰ ر - ۵۶ ر) در آن تضمین  
شعرهای فیضی است. در دانشگاه نسخه دیگر هم از این درکشکول  
ش ۳۷۴۹ هست و ناقص همچنین در ملك (۶۳۲۵/۵).  
آغاز: بر رای رزین ارباب افتان و بر ضمیر منیر اصحاب  
امعان مخفی و مستور نماد که درین ولا سحاب توجه خاطر...  
شیخ ابوالفیض المتخلص به فیضی... نظر رعایت بر کثت  
زار احوال گوشه بی توشه خاک نشینان عراق باریده گرفته.

انجام: فیضی:

مژه اوست که سر بنجه پنهان بر تاخت  
شوخ چشمی که به نظاره مگر آهویست  
نه سیم سر اندیشه بدیوار ابد  
گر غش رنگ بهر آینه ای زانویست

۸ - قانون المصور از صادقی کتابدار (۵۶ پ - ۶۳ ر)  
نسخه ای از آن در ملك (۶۳۲۵/۴) هست نزدیک ۲۲۵ بیت  
(دیباچه مجمع الخواص - ذریعه ۹: ۵۸۱ و ۱۹: ۲۶۰).  
با عنوانهای: سبب نظم این رساله، نصیحت فرزند،  
در صنعت نقاشی و بستن قلم موی، در گرفتن قلم، در رنگ آمیزی،  
در صنعت شستمان، در حل طلا و نقره، تعریف صورت گری،  
در صنعت جانور سازی، در بیان رنگ و روغن، در آداب نقره -  
پوش، در قاعده رنگ رنگار، روش رنگهای سریشی، در ساختن  
لعلی، در پختن روغن کمان.

آغاز: هوالمصور. قانون المصور.  
سلاطین را در آغاز جوانی  
به خدمت صرف کردم زندگانی  
بدین قانون نوشتم صفحه بی چند  
به قانون المصور کردم نشانند  
انجام: ولی این کار در منزل شاید  
مقامی دورتر از شهر باید  
قدتم قانون المصور.

۹ - هجویات از هجو (۶۳ پ - ۸۹ پ) دارای ترجیع بند  
«... نامه» سپس دو مثنوی درهجو و یک ترجیع بند درهجو  
هر سه بی عنوان (در نسخه) سپس عنوانهای: درهجو یکی از

خوشنویسان حکمی، هجو یکی از مناققان کوچک، ایضاً فی‌الهیجا، هجو هلاکی همدانی که او را به محمود پساخانی مانتد کرده است با تخلص صادقی و نام هلاکی، سپس شش‌رباعی در هجو سومی با عنوان «مذمت یکی از خوشنویسان حکمی» آنگاه عنوانهای: هجو گوشه‌خواران، هجو یکی از وزرا که ترجیع‌بندیست با تخلص صادقی، قطعه هم در هجو، هجو ریش، جهت متولی شاه طور گفته، به میرزایی عالمیان نوشته شد با تخلص صادقی، یکی از زرگران نوشته شد، در رفع سوال یکی از شعرا نوشته شد، هم درین معنی گفته شد از شاعر، یکی از ساده‌خواران، در سفارش پهلوانی نوشته شد، یکی از شعرا نوشته شد، به حکیم رکن نوشته شد، در خواهش یکی از یاران نوشته شد، به پوستین‌دوزی نوشته شد، در موعظه گوید، یکی از مناققان نوشته شد، تضمین:

ای صادقی ار قیمت کفیل و هنر اینست

در دهر بخواری ابدالدهر بمانی

بشکن قلم بخردی و صفحه بسوزان

بشنو که چمخوش گفت سخن‌دان معانی

روسخرگی پیشه کن و مطربی آموز

تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی

در جواب هجو یکی گفته شد، به میرزا محمدحسین نوشته شد، یکی از شعرا نوشته شد، به حضرت شیخ بهاء‌الدین نوشته شد با تخلص صادقی، در عذرخواهی یکی از یاران نوشته شد، یکی از یاران نوشته شد، به حضرت اعتمادالدوله، هجو محمدنیک نراقی (ملک ۶/۶۳۲۵) آغاز. هجویات:

... چنانکه خم نشود میل گردش

بر سر اگر نهند کلاهی زهاوش

... که گر به بحر کند جای خم شود

مانند ماهی که بود تنک مشکش

.....

شد بی سبب شو شکن بزم اتفاق

انجام: من که سر در خم کمند توام

بلکه دیرینه دردمند توام

نکنی بر مراد من کاری

بر نداری ز خاطر من باری

۱۰ - منشات ترکی و فارسی که به ملمعات مشهورند از همان صادقی که در دانشمندان آذربایجان از آن یاد شده (۲۱۳) و نسخه کاملی از آن در ملک (۶۳۲۵/۷) هست. در نسخه مسا گزیده‌ای از آن است که تنها همان عنوانها است با یکی دوسطر از آغاز هر بندی (۹۰ ر - ۹۷ پ) چنین است عنوانها: در اظهار بیماری نوشته شد هر خسته دل شکسته کیم دیباچه شرح حالین، هوالله الشافی... در اظهار کوفت عارضی نوشته

شد، در عذر چوب چینی خوردن نوشته شد، یکی از خوانین نوشته شد، به خدمت ملازمان نواب همایون اشرف اعلی نوشته شد به نظم و نثر ترکی با نام صادقی کتابدار، یکی از خوانین، یکی از خانان، در طلب یکی از شاهزاده‌ها، به نواب مشیرخان تکلو، به برادر طریقت راه ابوالقاسم سرمست، رقعه آخری با نام صادقی کتابدار، به یکی از ملازمان دفترخانه، به خدمت محمدقلی میرزا مخدوم‌زاده جاجم‌خان نوشته شد، به خدمت نواب کامران میرزا، یکی از یاران موافق خدمت پیر محمد استاجلو نوشته شد، به خدمت یکی از یاران، یکی از وزراء شاعر صنعت، یکی از یاران موافق و نویسنده‌های مشتق، یکی از وزراء عالی‌جاه، به اسم قاضی همایه، در عذر کوفت پای یکی از مظلومان که بفارسی است و چنین می‌انجامد: یارب دعای خسته دلان مستجاب باد، بر ب‌العباد، قدم‌المنشات.

نسخه ملک ازین رساله‌ها و مثنویها از سده یازدهم است در کاغذ قرمه سمرقندی در ۷۸ برگ و مجموعه‌ایست دارای هفت اثر صادقی کتابدار.

### قانون الصور

سلاطین را در آغاز جوانی

به خدمت صرف کردم زندگانی

شردم عار آیین دگر را

فرو نگذاشتم رسم پدر را

ولی گاهی ز طبع نکته زایم

بگوش دل رسیدی این ندایم

که از قرب سلاطین دوری اولی

ازین بزم هوس مهجوری اولی

۵ - مکن این نکته را از من فراموش

که تا باشی بی کسب و هنر کوش

چون تا می‌توانی

که باشد بی هنر کم زندگانی

چو شد ذوق طلب بادل هم آغوش

به کلی کردم از خدمت فراموش

دل را بخت و دولت رهنمون شد

بی کسب و هنر رغبت فزون شد

ولی شهباز طبع جرخ پرواز

بهر سبیدی نمیشد چنگل انداز

۱۰ - بهر کاری که رغبت می‌فزودش

به پیش دیده آسان می‌نمودش

تمنای دلم این بود بیوست

که گیرد همت بهزادیم دست

ره صورت گری چندان سپردم  
 که از صورت به معنی راه بردم  
 چو نام نامی آن پیر پرور  
 شدم بر کشور این فن مظفر  
 ز لطف حق چو گردد شاد روحش  
 منور باد روح پسر فتوحش  
 ز تقصیرات دنیائی جدا باد  
 غریق رحمت فیض بقا باد

### سبب نظم این رساله

یکی از دوستان آدمی خوی  
 که بر راه وفایش داشتم خوی  
 دلش را ذوق نقاشی زره برد  
 عنانش را بدست شوق سپرد  
 شب و روز از خیال نقش صورت  
 بیفزودی کنورت بر کدورت  
 نه شب آرام و نه روزش قراری  
 نه جز نقش و صور مشغول کاری  
 شبی نیکوتر از روز جوانی - ۴۰  
 درآمد از دم آن یار جانی  
 دلم را مرهم داغ نهمان شد  
 ز درج در چنین گوهر فشان شد  
 که ای مشهور علم ذوفنونی  
 خرد را کرده رایت رهنمونی  
 مرا شمع طلب شد رغبت افروز  
 که ذوقم می فراید روز بر روز  
 مرا زینگونه باشد کار دشوار  
 ترا زینسان تغافل شیوه و کار  
 بی پساداش منت داری من - ۴۵  
 مرتب ساز قانونی بدین فن  
 اگر این کار بی قانون نباشد  
 که باشد کرم شما ممنون نباشد  
 کسی احوال فردا را نداند  
 غرض نقیصت کرم ما باز ماند  
 جویر ترتیب کارم ساخت مأمور  
 به عذر اینکه «المأمور معظور»  
 درین قانون نوشتم صفحه ای چند  
 به قانون الصور کردم نشانند  
 الهی این عروس ججله ناز - ۵۰  
 که کرد از خلوت خود جلوه آغاز

کشم رخت هوس در کوی صورت  
 شوم معنی طلب از روی صورت  
 دلم را کز فن صورت خبر بود  
 بخود در راه معنی بی سیر بود  
 بود ظاهر به پیش مرد هشیار  
 که بی استاد گردد کار دشوار

۱۵۰ - بدینسان داد پیر عقلم ارشاد  
 که باید برد اول ره با استاد  
 بآیین هوس می شد ز هر سو  
 دلم استاد بهزادی نسب جو  
 به رغبت هر که را جویندگی هست  
 دهد جوینده را یابندگی دست  
 شد آخر هادیم روشن ضمیری  
 چراغ افروز را هم دستگیری  
 مروت پیشه ای نیکو نهادی  
 فرید عصر نادر اوستادی

۲۰ - یکی از وارثان کلک بهزاد  
 ز شاگردی او بهزاد دلشاد  
 در ایوان قلم بالانشینی  
 بآیین بصارت دور بینی  
 به چشمی چشمه خورشید دیدی  
 به مویی هر دو عالم را کشیدی  
 خردمندی که چون گشتی قلم زن  
 عطار را زبان گشتی به احسن  
 شدی گرسورتی را چهره پرداز  
 توانستی شمردن سحر و اعجاز

۲۵ - به تمثال کسی کردی جو رغبت  
 چنانش ساختی کز اصل شوهرت  
 نیارستی کسی فرقی نهادن  
 مگر از جنش و از ایستادن  
 زرعتایی چو گشتی صورت آرای  
 هوس را پای لغزیدی بسد جای  
 به نقاشی جو سر دادی قلم را  
 نمودی نوبت دیگر ارم را  
 دلیری را چو دادی صورت از نقل  
 تهور مومیایی جستی از عقل

۳۰ - برنگ و روغنش هر که نظر بود  
 صفا را از حیا خون در جگر بود  
 بآیین غلامی مدتی چند  
 شدم در شیوه خدمت کمر بند

دهی قرب قبول خاص وعامش  
کمی توقیع مقبولی بنامش

**در نصیحت فرزند**

مجو تعلیم ز استادان تصویر  
که از فرزند خود دارند تقصیر

اگر فهمت کندستی درین فن  
بشاگردی گرای تا بمردن  
وگر گردی با آسایش تفهیم  
حد گردد حجاب راه تعلیم

- ۵۵

بود مردی نه مرد ریش و دستار  
که در قید حد باشد گرفتار  
نمیگویم که خود هرزه سپرباش  
ولی جویای مرد راهبر باش

اگر زانگونه استادی نیایی  
ز قانون المور رو بر تنایی  
که آوردم بهر آیین و دادی  
ترا بی مزد و منت اوستادی

نیاشد صادقی را غیر ازین کام  
که گاهش بنیکویی بری نام  
همین دارم ز تو چشم دعائی  
که هستی را نمی بینم بقائسی

- ۶۰

در صفت نقاشی و بستن قلم موی

شود چون شوق نقاشیت غالب  
قلم بستن بود اصل مطالب  
مخوان حرف هوس از نامه کسی  
مکن عادت به طور خامه کسی

ز کاتب این صفت نیکو نباشد  
که کلکش را کسی دیگر تراشد  
قلم را مو دم سنجاب باید  
ولی آن مو که با نرمی گراید

- ۶۵

به مقدار قلم از وی جدا کن  
ز یکدیگر بزور شانه واکن  
بچین پهلوی هم زانگونه نیکو  
که نبود زیر و بالا یکسر مو

درست آندم شود آن خامه بسته  
که نگذاری درو سوی شکسته  
چو داری از شکست مو اماتش  
سه جا باید که بر بندی میاتش

۷۰ - مکن در عقد سیم ست کاری  
که از پر غاز آسایش بر آری  
چو بر کف خامه آید غنچه وارث  
دهد گلهای امیدی ز خارت

**در گرفتن قلم**

گره گاه قلم گیری مکن مشت  
قلم را جایگه ساز از دو انگشت  
سه دیگر ستون آن دو باید  
که تحریر قلم سنجیده آید

بگاہ کار می باید دلگیری  
نمی باید قلم را سخت گیری  
ز نقاشی چو خواهی کام یابی  
کشایم بر تو از هر سوی بایی

- ۷۵

اگر امداد طبیعت کارسازست  
تصرف را درو دست درازست  
ولی چون مفت نبود اصل این کار  
چگونه زانکه دارد فرع بسیار

چنین کرد اوستادم رهنمایی  
که هست اسلامی و دیگر ختایی  
ز ابرو داغ اگر آگاه باشی  
چو نیلوفر فرنگی خواه باشی

- ۸۰

مکن از بند رومی هم فراموش  
کنی چون اسم هر یک جای در گوش  
چو اصل کار دانستی درین کار  
نگردد بر تو فرع کار بشوار

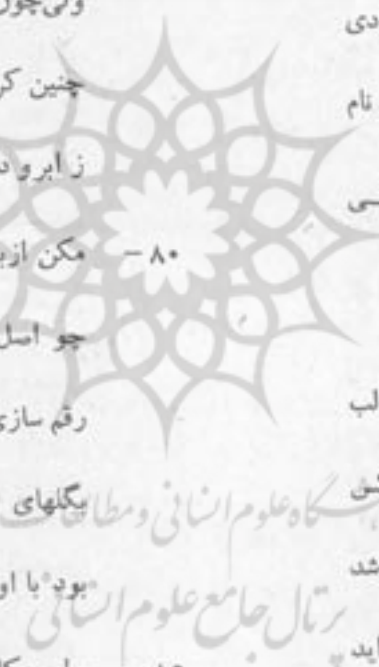
رقم سازی چو از هر اصل معلوم  
مساوی بایدت هم برگ و هم بوم  
بگلهای مندوز باش سر راست  
که بر کارش سازی بی کم و کاست

بود با او که بی جان بسته آنها  
ز بیچک کن قیاس ریمانها  
ب طرح کار مستعجل نباشی  
ز جوش ریمان غافل نباشی

- ۸۵

**در رنگ آمیزی**

به رنگ آمیز چون گردی هوسناک  
بباید رنگهای شسته پاک  
بنه گریش خواهی ساخت و رکم  
دورنگ عاشق و معشوق با هم



### در طریق شستمان

کنون بوم طریق شستمانرا  
نمایم بر تو این راز نهانرا  
دو طور شستمان نغزست و نیکو  
یکی دم شوی دان دیگر میان شو  
کنی کز نقش بر رنگ شکفته

- ۹۰

مدار آیین دم شو را نهفته  
بود بر عکس آن کز بوم کارت  
بباید از میان شو دست یارت  
از آن پس قید روغن کن به احسن  
چو آوردی برون از قید روغن  
بگیر از خشت بغدادی جلاش  
بده از شست و شو آنکه صفایش  
به حل کاری بود زان پس مدارت  
که حل کاریست اصل کار و بارت  
ز حل کاری چو فارغ بال گردی  
بباید کز جلا خوشحال گردی

- ۹۵

### در حل طلا و نقره

اگر از سیم و زر خواهد دل تحل  
بدین منوال کردم مشکلت حل  
که بستان از سریشم پاک بی غش  
بخیشان و پس آنکه نه بر آتش  
به صحنی کرده از چربی تمیزش  
چو بگذارد بدان گرمی بریزش  
ولی ازیش و کم بون بیندیش  
مکن هر قطره را یک ورق پیش

- ۱۰۰

ز ملح نیم سوده دانه ای چند  
درو اندازومی مال ای خردمند  
بخشکی دست مالیدن نشاید  
چو از تری سوی خشکی گراید  
سر انگشتان بآب گرم تر کن  
برو افشان و از سردی حذر کن  
زمان مالشی او ساعتی بیش  
نباید بود ای مرد هنر کیش  
ز صحنش چون بشتن شد حواله  
سر آتش را بگیر اندر پیاله  
گرفتی چون سراب ای مرد آگه  
ازو تا نیم ساعت دست کوتاه  
بباید داشت تا بر ته نشیند  
گرو مرد هنرور کام بیند

- ۱۰۵

به کلی چون نشیند سیم با زر  
نماند غیر آب صاف بر سر  
بزیر آبش اگر بسیار باشد  
و گرنه آب هم در کار باشد  
زیکو اندک اندک کارگر شو  
به ملک کامیابی راه بر شو

### تعریف صورت گری

۱۱۰ - اگر صورت گری باشد مرادت  
بود پس آفرینش اوستادت  
در این وادی تنبیه ست رای است  
در رحمت بروی خود گشایست  
کی از قید غلط آزاد باشد  
اگر مانی و گر به زاد باشد

### در صفت جانور سازی

کنی گر جانور سازی اراده  
ز گلگون تصرف شو پیاده  
بیک سو از طریق بیش و کم باش  
براه پیروی ثابت قدم باش  
۱۱۵ - ز راه و رسم استادان مکش پای  
بآیین تنبیه راه پیمای  
مدان صاحب روش از صد یکی را  
بجو آیین آقا میر کسی را  
مبادا ای در دریای حیرت  
ندانی جانور سازی صورت  
بگویم جانور سازی کدامست  
چه سان و چند و هر یک را چه نامست  
یکی سیمرغ و دیگر هست از در  
هزبر و گاو گنج است ای برادر  
۱۲۰ - ولی معلوم این فن بر سه قسم است  
گرفت و گیر حملش نام و اسم است  
شوی چون بر گرفت و گیر راغب  
درین وادی سه چیزت هست واجب  
ز هستی جانورها دور باید  
ستون دست و پا پیروز باید  
شوی گر از دو جنگی نقش پرداز  
نباید برتن هم پنجه انداز  
مبادا پنجه ای پیکار باشد  
درین صورت مگر ناچار باشد



شکوه علم انسانی و مطالعات  
پژوهشگاه علوم انسانی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱۲۵ - مکرر ساختن هم نیست مرغوب  
ولی غیر مکرر هست مطلوب  
مکرر گرچه سحرآمیز باشد  
طبیعت را حلال انگیز باشد

ز کاغذ لقی مشوغافل که یاریست  
بی رفع کدورت سازگاریست  
وگر روز تو بی گردوغبارست  
ترا با قید کاغذ لقی چه کاریست

### در بیان رنگ و روغن

شوی گر رنگ و روغن را طلب کار  
ترا پاکیزگی باید بساچار  
بود این هم دواصل ای یارجانی  
بگویم تا به فکرت درنمانی  
یکی جسمی و دیگری تیره پوش است  
ولی این کار نیش پرزنوش است  
۱۳۰ - ازینها خواهی از کامت برآید  
یکایک با تو گویم آنچه باید  
بباید بوم کارت را رسانی  
بآیین بطانه تا بدانی  
بطانه آسترکاریست در باب  
سریش است و سریشم گنج و دوشاب  
ز بعد آسترکاری درین فن  
علاجت از سفیدابست و روغن  
مکرر بایدت کردن سفیداب  
که تا گردد این کار نایاب  
۱۳۵ - برو اکنون به راهی که خواهی  
بکن هر رنگ دل خواهی که خواهی

در آداب تیره پوش  
۱۴۵ - وگر از تیره پوشت کام جویست  
مدار بوم کارت بر نکویست  
بکش روغن بنه بر آفتابش  
ولی خشکی صبر از حد بتابش  
چو گردد نیم خشک آور بهنجار  
بجسبان تیره اش یکدمت هموار  
چو چسباندی و کردی خشک نیکو  
زیبش دست و پا بگذار یکسو  
کنون از رنگهای پاک بی عیب  
کشم بر صفحه تفریر لاریب

### در قاعده رنگها

۱۵۰ - بود چون لاجوردی رنگ زنگار  
ولی او را نباید ریخت یکبار  
مکن زنگار ریزی بی تأمل  
بکن از صبح تا پیشین تحمل  
بریز آنگه بروی کار یکدمت  
بمالش پاچه خرگوش پیوست  
چو گردد خشک از روغن جلاکن  
سفای کار خود را بر ملاکن

### در روش رنگهای سریشی

۱۵۵ - بگیری آبش بهر طوری که دانی  
شود ظاهر تر از راز نهانی  
کنی گریستان ز اندازه بیرون  
ولی شربتیش باید به قانون  
چو در رنگ تو باشد چاشنی کم  
جدا گردد بگاہ خشکی از هم  
وگر بسیار شد جوشش نماید  
برین تقدیر باید آزماید

### در طریق رنگ جسمی

حرارت گر بود جسمی درین کار  
بند از تیره کاری یاد مگذار  
به غیر از لاجوردی رنگها را  
بروغن گیر و روق ده صفا را  
برای لاجوردی بر رخ کار  
کشی روغن ولی نه کم نه بسیار  
زنی کف تا شود هموار و یکدمت  
گذاری تا بلند او شود پست  
۱۴۰ - برنگ آستر روغن هم آغوش  
شود چون ریش با پای خرگوش  
میان باب دگر روز دگر کن  
ولی از گرد و آزاران حذر کن  
بروز سیم از روکش صفا ده  
بچارم روز از روغن جلا ده

پروپوزیت گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



رسد گردست چربی بر رخ کار  
 بشو با از زروت آتش بهنجار  
 ۱۶۰ - بکش بر روی هم آن رنگ بیوست  
 که گردد رنگ تو هموار یکدست  
 منه ز افزونی و قلت بدل بار  
 که گردد آخر کار تو هموار  
 چو گردد خشتک روغن کاریش کن  
 ز کاغذ لقی ولی غمخوارش کن  
 در این وادی که نبود از خطر پاک  
 ترا بسا یاری طبع هوسناک

در زنگار ساختن  
 بکن چاهی دو گز در جای نمناک  
 صفایح کن بتک لیک از مس پاک  
 بریز از سرکه ناصاف چندان  
 که گردد صفحا در سرکه پنهان  
 ۱۸۰ - در آن چاهش بنه یکمه کم و بیش  
 بیوشان از کم و بیش میندیش  
 پس از یکماه بنگرگان تمامی  
 شود زنگار خاطر خواه نامی

### در ساختن سفید آب و سرنج

بود مشکل به منزل راه بردن  
 بخود سر راه هر منزل سپردن  
 ۱۶۵ - کنم چون با تو دارم حق یاری  
 ز تعلیمت رفیقی سازگاری  
 بگیر از سرب چندان که باید  
 بدیکی از سفالینی که شاید  
 بنه بر دیکدان دیک مقرر  
 بکن آتش که گردد آب یکسر  
 باهن کفجه اش بکسان بیا شور  
 چو خاکستر ز سیالی شود دور  
 بان سر مه گردد تیره خاکی  
 فند آتش درو از تابناکی  
 ۱۷۰ - بنه سر پوش و محکم دار پیوند  
 گشوده راه آتشگاه مپند  
 چو گردد سر مه باید پختن خوب  
 با آب ملح شستن پاک و شویب  
 سه بارش چون شستی ای نکورای  
 بنه نوشادر و با سرکه می سای  
 به عصب از وی نشادر پاک بستان  
 بکن خشتک و دگر می سای با آن  
 چو کردی شستن و سحش مکرر  
 ببرد از خلاصش بار دیگر  
 ۱۷۵ - ز بعد آن خلاص او را بشو پاک  
 که گردی از صفای او فرحناک  
 بری گر بار دیگر در خلاصش  
 بیغزایی خلاصی در خلاصش  
 چو فارغ بال گردی از دو آتش  
 برون آید سرنج پاک بی غش

### در شجره ساختن

بست آورگریزنده سه و چار  
 سه منقال دگر کبریت کن بار  
 بسای اندر صلابه ساعتی بیش  
 شود خاکستر تیره میندیش  
 بنه در شیشه مطین و دلکش  
 بیفروز از پسین تا شام آتش  
 ۱۸۵ - چو گردد سرد بیرون آر و بنگر  
 که ششگری شود نیکو واحمر

### در لعلی ساختن

ز رنگ لاک بستان نفرو خوش  
 بنیکویی جدا گردان ز جوش  
 بگیر از آب آشان پاک و بی غش  
 بکن در دیک و آنکه نه بر آتش  
 درو میریز رنگ لاک کم کم  
 با آب ملح شستن پاک و شویب  
 چو خالی گشت لاک از رنگ بی شک  
 ز لتر سوده در وی ریز اندک  
 ۱۹۰ - پس از ده جوش دیگر صاف کن پاک  
 که دل از دیدنش گردد فرحناک  
 ز صاف او شود لعلی پدیدار  
 زهر باشد ز درد او نگهدار  
 بگیر از سندروس پاک یکمن  
 ضرب تیشه فندق وار بشکن  
 بدیکی نو که در وی گنجد آن بار  
 بکن بر دیکدان آن دیک را بار

بگیر از چار جانب در گل آن دیک  
 که تا گردن بگل گردد نهان دیک  
 ۱۹۵ - کنار دیک را از خشت و از سنگ  
 بر آور کر همه جانب شود تنگ  
 ز بعد آن بیفروز آتش تیز  
 ز تند و تیزی آتش مبرهیز  
 بتضان دیک را ز انسان که حداد  
 درون کوره آهن را و فولاد  
 درون دیک گردد پر ستاره  
 بیفکن سندروس و کن کناره  
 دگر با کفچه آهن بیا شور  
 مروزد دیک و خود را دار از و دور  
 ۲۰۰ - جو گردد سندروس آب یکسر  
 بریز از روغن بزر ای برادر

درو زن سندروس اما بهنجار  
 که در روغن فتد آتش بیکبار  
 و گر طغیان کند روغن ز آتش  
 دمی از دیکدان آتش برون کش  
 چو جوش چند دادی قطره ای زان  
 چکان در آب اگر شد منعقد آن  
 بود پخته و گرنه همچنانش  
 بجوشان تا شود ظاهر نشانش  
 ۲۰۵ - ولی این کار در منزل نشاید  
 مقامی دورتر از شهر باید  
 تمت قانون الصور بتوفیق الملك الاکبر<sup>۱</sup>

۱ - دانشگاه . قدم قانون الصور .

# مضمون در باره رساله خط

احمد گلچین معانی  
 مشهد

پرونده گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در شماره هشتاد و پنجم مجله گرامی هنر و مردم تحت عنوان «در رساله خط» شرحی بقلم فاضل ارجمند آقای پرویز اذکایی مندرج بود. حاکی از اینکه مجموعه شماره «۶۱۵» متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی مورخ رمضان ۱۱۰۰ هجری «شامل دوازده رساله است که مؤلف رساله‌های ۱-۱۰ سراحة آقارزی ذکر شده است. و هر چند که از نام مؤلف رساله‌های ۱۱ و ۱۲ - مقاله حاضر - ذکری نشده. تحقیقاً باید از همو باشد».

و در معرفی آقارزی نوشته‌اند: «آقارزی الدین محمد بن حسن قزوینی - مرده بسال ۱۰۹۶ - است».

آنگاه رساله یازدهم و بدنبال آن رساله دوازدهم را که تا آغاز «خط مشجر» بیشتر ندارد. با شرح لغات مسطور داشته‌اند.

یکی ازین دوازده رساله (رساله دهم) که ده تایی آنرا ظاهراً کاتب نسخه بنام آقارزی

مذکور ثبت کرده است. «مجمع مختصر» تألیف وحیدی تبریزی قمی متوفی ۹۴۲ هجریست که خود ایشان متذکر شده. ولی بجای وحیدی «وحید» نوشته‌اند.  
رساله‌های ۱۱ - ۱۲ نیز از آقارضا قزوینی نمیتواند باشد. چه مجموعه دیگری شامل شش رساله شماره (۲۴۵۹) در کتابخانه مجلس شورای ملی وجود دارد که تحریر حدود اواخر قرن نهم است. و در پایان رساله دوم آن (ص ۴۲) خطوط تازه تری نوشته شده است که تاریخ آنها ۹۰۸ و ۹۱۶ هجریست.

محتویات مجموعه مزبور بدین شرحست:

۱ - رساله فی معرفة التقویم (ص ۱ - ۲۰) تألیف خواجه نصیرالدین طوسی.  
۲ - رساله فارسی هیات (ص ۲۱ - ۴۲) تألیف خواجه نصیرالدین طوسی.  
۳ - رساله جمع مختصر در عروض و قافیه و صنایع شعری (ص ۴۳ - ۴۸) تألیف وحیدی تبریزی قمی.

۴ - فصل در بیان خط ترکی و سقنای و اوهل و مشجر (ص ۸۵ - ۹۲).

۵ - در بیان کاغذ و رنگهای الوان (ص ۹۳ - ۱۰۳).

۶ - رساله در وفق اعداد (ص ۱۰۳) که چهارده سطر از آن هست و بقیه از میان رفته است. قسمت چهارم و پنجم این مجموعه همانست که با تقدیم و تأخیر و ناتمام در مجموعه شماره (۶۱۵۰) مسطور بوده و اخیراً با مقدمه و حواشی جناب اذکایی در مجله هنر و مردم طبع رسیده است. از آنجا که مجموعه شماره (۲۴۵۹) با داشتن دو تاریخ مسلم (= ۹۰۸ و ۹۱۶ ه. ق) که مؤخر از تحریر متن است، حداقل دوست سال پیش از درگذشت آقارضا قزوینی نوشته شده است. بنابراین دو رساله مورد بحث نمیتواند از آقارضا مزبور باشد. مضافاً اینکه هر یک از آن دو فقره فصلی از کتابی قدیمتر بوده که در آن مجموعه نقل شده است.

دلیل اینکه آن نسخه نیز منقول از نسخه قدیمتر بوده اینست که در مقدمه رساله پنجم مجموعه مزبور پس از ذکر رنگها آمده است که «... پس طریق هر یک بنمودار بیان و عیان کرده میشود» و این خود میرساند که در نسخه اصل، رنگهای توصیف شده نمودار بوده. و مؤلف هر رنگی را که بیان کرده، عیان نیز کرده بوده است. ولی در دو نسخه مجلس رنگها نشان داده نشده است.

پس از این مقدمات، یادآور میشود که قسمت پنجم مجموعه مزبور را که «در بیان کاغذ و رنگهای الوان» است، و جناب اذکایی با عنوان «رساله خط» آنرا نشر داده‌اند. بنده با مقدمه و شرح لغات و اصطلاحات و افزایش فصلی مشابه آن از تذکره گلستان هنر تألیف قاضی احمد بن میرمنشی قمی، هفت سال پیش در شماره سوم از دوره چهاردهم نشریه دانشکده ادبیات تبریز (ص ۲۸۷ - ۳۱۰) طبع رساله نام مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۱ - رك : لاحقہ سوم از خاتمه خلاصه الاسعار. نسخه شماره (۳۳۴) کتابخانه مجلس. و دانشمندان آذربایجان (ص ۳۹۴) و شهر آشوب در شعر فارسی تألیف نگارنده (ص ۳۵).